فصلنامه مطالعات حقوق
Journal of Legal Studies
شماره بیست و یکم. بهار ۱۳۹۷، صص۱۰۵-۸۹ Vol 2. No 21. 2018, p 89-105
شماره شاپا (۶۳۹۵-۲۵۳۸) ISSN: (2538-6395)

تحلیل مسئولیت مدنی دولت از منظر فقه امامیه

سید حمیدرضا موسوی[1]. مریم بیات[2*]
۱. کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه تهران، پردیس فارابی، قم، ایران
نویسنده مسئول
۲. کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

چکیده

محل بحث مقاله درباره مسائلی است که در ادبیات حقوقی جدید با عنوان مسئولیت مدنی دولت در قبال اَعمال زیانبار کارگزارانش مطرح است که در این باره باید گفت؛ مسئولیت دولت نسبت به اَعمال زیانبار خطایی برخی از کارگزارانش ـ مثل قضات ـ منصوص و مورد اتفاق همه فقیهان شیعه و سنّی است و محل اختلاف فقط در مسئولیت مدنی دولت نسبت به اَعمال زیانبار خطایی سایر کارگزاران دولتی است که هنگام انجام خدمت، باعث واردآمدن خسارت می‌گردند. در این باره نیز با توجه به مفاد برخی روایات و قواعد فقهی و همچنین، انظار فقیهان و به کمک الغای خصوصیت روایات ناظر به عدم مسئولیت قضات، می‌توان به عدم مسئولیت شخصی کارگزاران و مسئولیت دولت حکم کرد؛ زیرا اَعمال کارگزاران غالباً در جهت مصالح جامعه بوده، نفع آن نیز به جامعه منتهی می‌گردد؛ بنابراین براساس قاعده «التلازم بین النماء والدرک»، شبهه‌ای در مسئولیت دولت به نمایندگی از جامعه باقی نمی‌ماند و در غیر این صورت، اگر بخواهیم براساس قواعد عام مسئولیت مدنی، نتایج اَعمال کارگزاران را در همه حالت‌ها بر عهده شخصی آنها گذاریم، چه بسا کسی حاضر به پذیرش مناصب دولتی نشود؛ به خصوص مناصبی که درجه ریسک پذیری بالایی داشته باشند و این مسئله نیز باعث اختلال نظام می‌گردد که ضرر آن به مراتب بالاتر از تحمل خسارتی است که دولت بخواهد در مقام جبران آن برآید و در تعارض دو قاعده لاضرر، به طور مسلّم ترجیح با ضرری است که در مرتبه نازلتری قرار دارد؛ با این اوصاف جبران خسارت در حقوق عمومی نیز ساری و جاری است و اصل حاکمیت مطلق دولت‌ها با اصل پذیرش خسارت از سوی آن‌ها منافات ندارد.

واژه‌های کلیدی: دولت، مسئولیت مدنی، فقه امامیه، جبران خسارت.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

مقدمه

مقاله حاضر درصدد است که مسئولیت مدنی دولت‌ها را در فقه امامیه بررسی نماید. و به سوالات ذیل پاسخ دهد که آیا اشخاص حقیقی یا حقوقی و همه آنهایی که در یک کشور و تحت حاکمیت یک دولت زندگی می‌کنند؛ می‌توانند در مواردی که از نهادها و سازمان‌های اداری دولتی زیان می‌بینند در خواست خسارت کنند؟ و آیا دولت نیز مانند اشخاص حقیقی مکلف به جبران خسارت زیان دیدگان است یانه، و به عبارت دیگر آیا این اصل مورد اتفاق همگان در حقوق خصوصی می‌تواند در حقوق عمومی نیز اجرا شود و دولت نیز مشمول این قاعده و حکم پذیرفته شده در مسئولیت مدنی واقع شود که:«هر کس به دیگری خسارتی وارد کند باید آن را جبران نماید. »؟ آیا در فقه شیعه برای حکومت هم قائل به مسئولیت و تکلیف در جبران خسارت وارده به مردم هست یا خیر؟ اگر فقه امامیه به این مسئولیت معتقد است است مبانی آن احصا و تبیین گردد. قواعد فقهی و اصول پذیرفته شده تشیع که اساس این مسئولیت را به رسمیت می‌شناسد ارائه و بررسی گردد. نظریات مشهور فقهای شیعه در خصوص موضوع مبحوث عنه، ذکر و به دلایل مخالفت برخی فقهای مخالف با مسئولیت حاکمیت بپردازد.

۱. ادله معافیت دولت از مسئولیت مدنی در فقه امامیه

۱-۱. اصل شخصی بودن مسئولیت

در اسلام اصل بر شخصی و فردی بودن مسؤلیت است و این از افتخارات اسلام محسوب می‌شود که در زمانی که هیچ کس به این اصل پی نبرده بود آن رابیان فرمود. برمبنای این اصل هر کس مسؤل اعمال خویش است و باید به تنهایی مسؤلیت عمل خود را تحمل نماید و هیچ کس نباید ضرر و زیان دیگران را تحمل کند و لذا تنها شخص مجرم است که مجازات می‌بیند و دیگران در برابر اعمال او مسؤولیتی ندارند.

بر اصل شخصی وفردی بودن مسؤولیت آیاتی از قرآن مجید دلالت می‌کند:

۱. هیچ کس چیزی نیندوخت مگر بر علیه خود، و هیچ نفسی بار دیگری را به دوش نمی‌گیرد (قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۱۶۴: و لاتکسب کل نفس الا علیها، و لا تزر وازرة وزر اخری).

۲. هر کس راه هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود یافته است و هر که به گمراهی شتافت او هم به زیان و شقاوت خود شتافته است و هیچ کس بار عمل دیگری را به دوش نگیرد (قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۱۵: من اهتدی فانما یهتدی لنفسه، و من ضل فانما یضل علیها، و لا تزر وازرة وزر اخری).

۳. هیچ کس بار عمل دیگری را به دوش نمی‌گیرد (قرآن کریم، سوره فاطر، آیه ۱۸: سوره زمر، آیه ۷:و لا تزر وازرة وزر اخری).

۴. هر نفسی در گرو عملی است که خود اندوخته است (قرآن کریم، سوره طور، آیه ۲۱: کل امری بما کسب رهین).

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

۵. هر نفسی در گرو عملی است که انجام داده است. (قرآن کریم، سوره مدثر، آیه ۳۸: کل نفس بما کسبت رهینه).

ضعف این استدلال روشن است چون وجود مسؤولیت مدنی برای دولت با اصل شخصی و فردی بودن مسؤلیت منافاتی ندارد؛ بخاطر دلائل ذیل:

الف. باید بین مسؤلیت کیفری و مسؤلیت مدنی قائل به تفکیک شد اصل مزبور مقرر می‌دارد که مجازات‌ها تنها نسبت به مرتکبین جرم قابل اعمال است و مسلم است که تبیین این اصل از افتخارات حقوق اسلام است؛ چرا که در گذشته دور نه تنها شخص بزهکار مورد تعقیب قرار می‌گرفت، بلکه خانواده او نیز مصون از تعرض نبودند و در مقابل عمل بزهکار مسؤلیت داشتند ولی اسلام این رویه غیر عادلانه را باطل انگاشت و اصل را در مجازات‌ها مسؤلیت شخصی اعلام نمود.

ب. آیات مورد استناد نیز ناظرند بر عقوبت و مسؤلیت کیفری اخروی، یعنی هرکس در گرو عملی است که خود انجام داده است و هیچ کس در عالم حساب بارگناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد و هیچ کس نمی‌تواند اظهار کند که بار گناه من بر دوش کسانی است که مرا گمراه نموده‌اند بلکه وزر و وبال گناه هر کسی تنها گریبان خود او را خواهد گرفت بنابراین اصل مزبور و نیز آیات دلالت کننده برآن اصل در مورد مسؤلیت کیفری است و نه مدنی و اگر بر عمومیت داشتن اصل و شمول آن بر مسؤلیت مدنی اصرار شود در پاسخ می‌توان گفت دیه عاقله که یکی از تأسیسات حقوقی اسلام است با مسؤلیت شخصی منافات دارد و در عین حال برای رعایت اصل عدالت و رفع ضرر از متضرر و هدر نرفتن خون مسلمان جعل شده است.

پ. مسؤولیت شخصی در قبال اعمالی است که انسان به عنوان خود و برای خود، و بدین جهت که موظف به انجام تکالیف شخصی یا عمومی است انجام می‌دهد، و اما اعمالی را که به عنوان عضوی از هیأت حاکمه و مأموری از مأموران دولت انجام می‌دهد و موجب ورود ضرر به شخص یا اشخاصی می‌گردد، مسؤلیت شخصی نیست، مگر در حالت عمد و تقصیر؛ چه آنکه در این صورت نسبت به مقدار مورد تجاوز از عنوان عضویت در سازمان اداری کشور خارج می‌گردد اما در غیر این دو صورت مسؤلیت او جزئی از مسؤلیت حاکمیت است (شمس الدین، ۱۹۹۰م: ۴۵۹).

۲-۱. عدم جواز اقامه دعوا علیه قاضی

پاره‌ای از فقیهان اقامه دعوی علیه قاضی را جایز ندانسته‌اند و نتیجه عدم جواز اقامه دعوی در برابر قاضی عدم مسؤلیت او در جبران خسارت ناشی از خطا است چه آنکه راه اثبات خسارت وارد شده اقامه دعوی علیه او است و وقتی شکایت از او مسموع نباشد راهی برای اثبات خسارت وجود نخواهد داشت و از این رو مسؤلیت نیز منتفی خواهد بود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

این دسته از فقهاء اظهار می‌دارند که هر گاه قاضی به دادگاه فرا خوانده شود بروی واجب نیست که در دادگاه حضور یابد چون قضات مجتهدان جامع شرایط هستند که صلاحیت و امانتشان در حکم محرز است.

مرحوم عاملی در کتاب شریف «مفتاح الکرامه» بر منع اقامه دعوی بر علیه قاضی این استدلال را ذکر می‌کند که قاضی بر حسب وظیفه خود عمل کرده است و از این رو شکایت علیه او وجهی ندارد. افزون بر این از آن جائی که اقامه بینه علیه قاضی توأم با مشقت و دشواری است حضور او در دادگاه به عنوان خوانده منجر به تحلیف او می‌گردد که موجب ابتذال منصب قضاء خواهد شد بنابراین حفظ منصب قضاء از ابتذال مقتضی منع شکایت از قاضی است و اگر اقامه دعوی علیه قاضی مجاز و مسموع باشد نتیجه آن چنین خواهد شد که هیچ کس متصدی منصب قضاء نمی‌شود و در نتیجه احکام خداوند تعطیل می‌گردد چرا که هیچ دادرسی از تعرض مصون نخواهد بود و و وقتی باب شکایت علیه آنان باز باشد، بدیهی است که بیم از مسؤلیت و رفتن به دادگاه افراد متعهد و شایسته را از پذیرش سمت‌های قضایی باز می‌دارد.

بعضی دیگر از اندیشمندان فقه اسلامی چنین استدلال نموده‌اند که مسموع بودن دعوا علیه قاضی موجب تشنیع و استخفاف شأن امام می‌گردد چون قاضی از جانب او منصوب شده است و شکایت نسبت به قاضی در حقیقت علیه کسی محسوب می‌شود که به او ولایت قضایی داده است.

استدلال‌های مذکور هر چند تنها در مساله منع شکایت از قاضی وارد شده است، ولی ملاک منع شامل بخش‌های دیگر حکومت اسلامی نیز می‌گردد و ممکن است در مورد تمامی بخش‌های حاکمیت مطرح گردد.

ولی به نظر می‌رسد که این استدلال‌های استحسان محض است چه آنکه:

الف. عمومات «لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه» یعنی «در مواردی که مردم باهم اختلاف دارند بین آنان حکم کنید. » و «فاحکم بین الناس بالحق » یعنی «بین مردم به حق حکم نمایید» شامل دعوایی که خوانده آن قاضی یا یکی از مسؤلین اجرایی است نیز می شود.

ب. روایاتی که صریحاً بیان می‌دارند که در صورت اشتباه قاضی بیت المال باید جبران خسارت نماید مشعر این معنا است که اقامه دعوی علیه قاضی مجاز است، چه آن که بدون آن اثبات ورود خسارت غیر ممکن است.

پ. هر چند کشیده شدن مکرر قضات به پای محاکمه و تحلیف آنان ممکن است موجب استخفاف و ابتذال دستگاه قضائی گردد ولی راه حل‌هایی وجود دارد که این امکان را از بین می‌برد:

۱) آنکه می وان تنها به آن دسته از دعاوی بر علیه قاضی توجه نمود که مقرون به دلائل و مستندات و امارات و قرائن قطعیه است و به دعاوی سست و بی‌دلیل و بدون اقتران به امارات صدق ترتیب اثر نداد و این امری است معقول و منطقی؛ چون چه بسا ممکن است دعوایی بر علیه یک قاضی یا شخصیتی سیاسی – اجتماعی که دارای شأن و اعتباری در نظام اداره کشور است به قصد ایذاء و اهانت و خرد کردن شخصیت

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

او، به وسیله کشیدن او به دادگاه و وارد کردن تهمت عدم علم و عدالت و معاونت بر ظلم و نیز تحلیف وی صورت پذیرد .

۲) افزون بر این می‌توان محکمه خاصی که تنها به تخلفات قضات و اشتباهات آنان رسیدگی کند، تاسیس نمود. تا بدین وسیله قضات در دادگاه‌های عمومی محاکمه نشوند و در نتیجه محذور استخفاف و اهانت به قضات رفع می‌شود (الموسوی الاردبیلی، ۱۳۸۱: ۲۸۹).

از طرف دیگر به شکایات زیان دیدگان رسیدگی و در صورت اثبات ضرر از آنان جبران خسارت می‌گردد. و همچنین در مورد شکایات مردم از مجریان و مدیران و مأموران قوه مجریه نیز ممکن است دیوان مخصوصی عهده‌دار رسیدگی گردد.

ت. این سخنی است درست که اگر بنا شود قاضی از لحاظ مدنی مسؤل تمام اشتباهاتی باشد که در جریان دادرسی رخ می‌دهد، دیگر کسی به این کار پرخطر دست نمی‌زند.

چون طبیعت دادرسی به گونه‌ای است که احتمال خطا در آن وجود دارد. تکلیف دادرس این نیست که به واقع برسد، بکله وظیفه او در این خلاصه می‌شود که در راه رسیدن به واقع کوشش کند و از همه دانش و تجربه‌ای که اندوخته است در این راه استفاده کند. بنابراین نرسیدن به واقع را نمی‌توان بر او خرده گرفت و از این رو می‌گوییم قاضی تنها در صورتی مسؤلیت پیدا می‌کند که مرتکب تقصیر عمدی، تدلیس و تقلب در کار باشد و این التزامی است معقول و منطقی و با این مبنا خوفی که منجر به فرار افراد شایسته از تصدی مقام قضا باشد وجود نخواهد داشت؛ چون کافی است قاضی از تقصیر عمدی و تدلیس و تقلب که در اختیار اوست بپرهیزد که در این صورت مسؤلیتی متوجه او نخواهد شد.[۱]

چه آنکه اگر قاضی از روی خطا حکمی بر خلاف شرع و قانون صادر کند و در نتیجه آن ضرر و زیانی به مال، نفس یا شخصیت کسی وارد شود بیت المال یعنی حکومت موظف به جبران آن است بخاطر این است که، ولی امر و حاکم اسلامی وقتی شخصی را به امر قضاوت منصوب می‌کند، به طور جدی می‌داند که وی هر چند دارای ذکاوت باشد و طریق احتیاط و دقت را بپیماید، چون ماهیت قضاوت به گونه‌ای است که احتمال خطا در آن وجود دارد، به هر حال روزی دچار اشتباه و خطا خواهد شد و در نتیجه آن ضرر و زیانی به شخص یا اشخاصی وارد خواهد گردید، بنابراین گماردن شخصی به منصب قضاء که احتمال خطا در وی وجود دارد، مستلزم پذیرفتن و تحمل ضمان و مسؤولیت مدنی ناشی از اشتباهات اوست.[۲]

---

۱. ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آنها حسب مورد نباید از میزان و کیفیتی که در قانون یا حکم دادگاه مشخص شده است تجاوز کند و هرگونه صدمه و خسارتی که از این جهت حاصل شود، درصورتی‌که از روی عمد یا تقصیر باشد حسب مورد موجب مسؤولیت کیفری و مدنی است و در غیر این‌صورت، خسارت از بیت‌المال جبران می‌شود. »

۲. اصل ۱۷۱ قانون اساسی مقرر می‌دارد:« هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

خامسا: مشهور فقیهان امامیه شکایت علیه قاضی را مجاز دانسته‌اند. و بدیهی است شاکی گاهی می‌تواند خسارت ناشی از اشتباه را به اثبات رساند، وانگهی معقول نیست قاضی در حالی که دقت کافی را معمول داشته است مسؤل جبران خسارت شناخته شود، از اینروی لازمه پذیرش شکایت علیه قاضی، مسؤلیت مدنی دولت است.

لازم بذکر است که اگر قاضی در دادرسی مرتکب اشتباه شود و به سبب آن ضرر و زیانی متوجه شخصی گردد، جبران خسارت توسط بیت المال صورت می‌گیرد، ولی اگر شخصی به اتهامی دستگیر گردد و مدتی در زندان بماند و آنگاه در جریان دادرسی تحصیل برائت نماید، آیا حکومت مسؤل پرداخت خسارات وارده به متهم هست یا نه؟ ممکن است متهم ماه‌ها و گاهی سال‌ها در زندان موقت بسر برد و کار او به مخاطره افتد و خسارت‌های مادی و معنوی متوجه او گردد، حال اگر بعد از محاکمه حکم برائت دریافت کند و بی‌گناهی او به اثبات رسد، آیا می تواند از دستگاه قضایی جبران ضرر و زیان مادی و معنوی را مطالبه نماید؟

و یا وقتی دستگاه قضایی به استناد اعلام جرم یا شکایت مدعی خصوصی، شخصی را به زندان می‌اندازد و یا اموالش را توقیف می‌کند، ولی بعد از مدتی دادگاه او را بی گناه می‌شناسد، آیا شخص زیان دیده می‌تواند جبران خسارت را از دادگاه تقاضا کند؟

در فرض دوم که عامل دیگری غیر از دستگاه قضایی در دستگیری شخص متهم مؤثر بوده است، به نظر می‌رسد راه جبران خسارت، رجوع به شاکی یا مدعی خصوصی و اعلام کننده جرم است؛ چون علی رغم اینکه وی به حکم دادگاه به زندان افتاده و یا اموالش توقیف شده است ولی ظاهراً کار شاکی یا اعلام کننده جرم در ایجاد ضرر برای متهم مؤثرتر از اقدام دادگاه است (الموسوی الاردبیلی، ۱۳۸۱: ۱۶۲-۱۶۰) و در نظر عرف سببی قوی‌تر به شمار می‌آید، چه آنکه در امور مربوط به تعقیب، بیشتر پیگردهای قانونی با ظن و گمان آغاز می شود و گاه قرائن و ظواهر، هر انسان متعارف و آگاهی را می‌فریبد، و دادگاه که موظف است به دعاوی خصوصی مردم رسیدگی کند چاره‌ای ندارد جز آنکه با عنایت به قرائن و مستندات اولیه شخص متهم را تعقیب و دستگیر نماید، تا بتواند وارد ماهیت دعوی شده، آن را بررسی نماید.

ولی در فرض اول که شخص متهم دارای مدعی خصوصی نیست، بلکه جرم دارای حیثیت عمومی است و شخص به نظر مدعی عموم مجرم تشخیص داده می‌شود و در پی آن دستگیر می‌گردد و مدتی در زندان می‌ماند ولی بعداً بی گناهی او به اثبات می‌رسد، به نظر می رسد متهم یعنی یکی از افراد جامعه که به منظور حفظ و صیانت مصالح و منافع جامعه از روی اشتباه تحت تعقیب قرار گرفته واز این راه ضرر و زیانی متوجه او شده است و سپس بی گناهی او مبرهن شده است جامعه مکلف به جبران خسارتی است که به چنین شخصی وارد شده است، بنابراین حکومت باید از طرف جامعه خسارت را بپردازد. مگر آنکه شخص متهم عمداً و یا بر اثر ارتکاب خطای مهمی موجبات تعقیب خود را فراهم آورده باشد و یا دارای سابقه ارتکاب جرائم متعدد و متکرر باشد که بدین وسیله در موضع اتهام دائمی قرار گرفته است و مادامی که

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

سلامت نفس و اصلاح شدن خود را برای جامعه به اثبات نرسانده است، جامعه به او به عنوان بزهکار می‌نگرد و از این رو بدیهی است که او را تحت کنترل و نظارت دقیق قرار داده و با احتمال ارتکاب جرم او را تحت تعقیب قرار دهد و اگر در این راستا ضرر و زیانی متوجه او گردد نمی‌تواند جبران خسارت را مطالبه کند، چه آنکه خود موجب ورود ضرر شده است.

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ تحولاتی در زمینه جبران خسارت متهم بی گناه صورت داده است؛ ماده ۲۵۵ مقرر می‌دارد:«اشخاصی که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت می‌شوند و از سوی مراجع قضایی، حکم برائت یا قرار منع تعقیب در مورد آنان صادر شود، می‌توانند با رعایت ماده (۱۴)[۱]این قانون خسارت ایام بازداشت را از دولت مطالبه کنند. » ماده ۲۵۹ نیز مقرر می‌دارد: «جبران خسارت موضوع ماده (۲۵۵) این قانون بر عهده دولت است و در صورتی‌که بازداشت براثر اعلام مغرضانه جرم، شهادت کذب و یا تقصیر مقامات قضایی باشد، دولت پس از جبران خسارت می‌تواند به مسؤول اصلی مراجعه کند.» همچنین ماده ۲۶۰ مقرر می‌دارد:«به منظور پرداخت خسارت موضوع ماده (۲۵۵) این قانون، صندوقی در وزارت دادگستری تأسیس می‌شود که بودجه آن هر سال از محل بودجه کل کشور تأمین می‌گردد. این صندوق زیر نظر وزیر دادگستری اداره می‌شود و اجرای آراء صادره از کمیسیون بر عهده وی است».

۲. ادله مسئولیت مدنی دولت در فقه امامیه

۱-۲. روایات

در این مبحث، به سه روایت قابل استناد درباره مسئولیت ناشی از خطای قاضی، خطای والی و حاکم اسلامی اشاره می‌کنیم.

۱-۱-۲. خطای قاضی

مهم‌ترین دلیلی که در کتب فقهی بر مسئولیت مدنی دولت مورد استناد قرار گرفته، روایت منقول از امام علی است که با دو سند مختلف در کتب روایی شیعه و آن هم درباره تصمیمات نادرست قضایی نقل شده است که فرموده‌اند: «انّ ما اخطأت القضاهٔ فی دم أو قطع فعلی بیت المال المسلمین».

با توجه به اهمیت این روایت در اثبات مسئولیت مدنی دولت، لازم است از جهت سند، دلالت و قلمرو مورد ارزیابی قرار گیرد.

---

۱. ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد:«شاکی می‌تواند جبران تمام ضرر و زیان‌های مادی و معنوی و منافع ممکن‌الحصول ناشی از جرم را مطالبه کند».

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

۱-۱-۱-۲. سند حدیث:

حدیث منقول از امام علی به دو صورت مسند و مرسل نقل شده است. در جوامع حدیثی شیعه فقط مرحوم کلینی در کتاب کافی آن را به صورت مسند نقل کردند:

«علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن فضال عن یونس بن یعقوب عن أبی مریم عن أبی جعفر قال: قضی امیرالمؤمنین أنّ ما أخطأت القضاة فی دم أو قطع فعلی بیت مال المسلمین» (کلینی، ۱۴۰۶ق: ج۷، ۳۵۴).

در جوامع حدیثی دیگر شیعه، از جمله شیخ طوسی در تهذیب الاحکام و شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه آن را به صورت مرسل و به نقل از اصبغ بن نباته چنین نقل کردند: روی الأصبغ بن نباته أنه قال: قضی امیرالمؤمنین أنّ ما أخطأت القضاة فی دم أو قطع فهو علی بیت مال المسلمین (ابن بابویه، ۱۴۰۶ق: ج۳، ۷).

روایت منقول در کافی، از نظر علم رجال، سندی معتبر محسوب می‌شود که برخی فقیهان از آن به معتبره و برخی دیگر به موثق تعبیر کردند (تبریزی، ۱۴۱۵ق: ۶۶)؛ مرحوم مجلسی نیز در مرآةالعقول می‌گوید: «حسن أو موثق و علیه فتوی الاصحاب» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج۲۴، ۱۷۴).

۲-۱-۱-۲. دلالت حدیث

آنچه در دلالت حدیث مهم می‌نماید، مفهوم «أخطأ» است که غالب اهل لغت، واژه‌های «خطیء، خطأ و أخطأ» را به معنای «اشتباه غیرعمدی» گرفته‌اند (جوهری، ۱۳۷۰ق: ج۱، ۴۷). ولی ابن اثیر در کتاب النهایة، «أخطأ» را به گونه‌ای معنا کرده است که شامل اشتباه عمدی نیز می‌شود؛ (ابن اثیر، ۱۴۱۷ق: ج۲، ۱۴۴) با وجود این، نمی‌توان به طور قاطع گفت هرجا واژه خطا و دیگر مشتقات آن به کار رفته باشد، به معنای اشتباه غیرعمدی است، بلکه باید مفهوم آن را با توجه به قرائن موجود در کلام، مورد مداقه قرار داد و درباره موضوع مورد بحث، با توجه به قرائن و امارات و قواعد مسلّم فقهی، مفاد روایت به طور قطع شامل خطای عمدی نمی‌شود. فقیهان در مقام استفاده و استناد به آن، مفاد روایت را منصرف از تقصیر دانسته‌اند؛ بر این اساس، مرحوم مولی محمدتقی مجلسی در شرح عبارت «انّ ما أخطأت القضاه» می‌نویسد: «اجتهاداً أو غلطاً أو نسیاناً»؛ یعنی در صورتی مسئولیت ناشی از تصمیم نادرست قاضی بر عهده بیت المال است که در نتیجه اجتهاد، غلط و نسیان حکم نادرست صادر شده باشد (مجلسی، ۱۳۹۹ق: ج۶، ۲۵).

۳-۱-۱-۲. قلمرو دلالت:

ظاهر اطلاق «دم»، اقتضا می‌کند در همه صورت‌ها، اشتباه قاضی که خون بی‌گناهی ریخته شود، خواه به موجب اجرای حد ـ مثل حکم رجم ــ یا به جهت قصاص [چون بر آن خطای دم صدق می‌کند]، مسئولیت بر عهده دولت و بیت المال است (طباطبایی، ۱۴۰۴ق: ج۲، ۵۱۷) و از سوی دیگر، فقها دلالت

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

خبر را به حالت اشتباه در مجازات حدی ـ یعنی قتل و قطع ـ منحصر ندانسته، بلکه با استفاده از تنقیح مناط، حکم آن را به صورت اشتباه قاضی در حکم تعزیری سرایت دادند.

همچنین، نظر مشهور بر آن است که حتی مسئولیت مدنی ناشی از اشتباه قاضی در حکم و دعاوی مالی نیز بر عهده بیت المال است و در این باره به دلایل متعدد از جمله فحوای خبر اصبع بن نباته استناد شده است (نجفی، ۱۹۸۱م: ج۴۰، ۷۹).

در نتیجه دلالت خبر اصبغ بر مسئولیت مدنی دولت نسبت به برخی از کارگزاران صریح بوده، با استناد به مبنای مذکور درباره مسئولیت دولت نسبت به اَعمال خطایی آنان یعنی اختلال نظام و لزوم حرج و همچنین بهره گیری از ادله بعدی به کمک بهره گیری از تنقیح مناط، قابلیت تسری به اَعمال زیانبار کارگزاران دیگر را نیز امکان پذیر می‌سازد.

۲-۱-۲. خطای والی در اجرای مجازات

در فرازی از نامه امام علی به مالک اشتر آمده است: «و إن ابتلیت بخطأ و أفرط علیک سوطک أو سیفک أو یدک بالعقوبة فان فی الوکزة فما فوقها مقتلة فلاتطمحن بک نخوة سلطانک عن أن تؤدی إلی اؤلیاءالمقتول حقهم»

«اگر در مقام اجرای مجازات، مرتکب اشتباه و خطا شدی؛ زیرا چه بسا مشت زدن به کسی نیز باعث مرگ گردد، در این صورت قدرت و مقام موجب آن نگردد که از پرداخت دیه مقتول خودداری کنی.»

درباره سند نامه امام، هیچ گونه خدشه‌ای بر آن نیست؛ بنابراین بحث ما در این باره فقط در جهت دلالت و قلمرو دلالت آن است. آنچه از این فراز نامه امام؛ معلوم و مشخص است، حکم خطای کارگزار و حاکم در مقام اجرای مجازات بر پرداخت دیه مقتول است.

اگرچه امام در این فرمانش به صراحت دستور پرداخت دیه را از بیت المال نداده است؛ ولی از آنجا که خطاب امام به حاکم به عنوان شخص حقیقی نبوده، بلکه به لحاظ شخصیت حقوقی او بوده است، پرداخت دیه را نیز با نگاه به همین شخصیت، امر فرمودند و اگر در دلالت این فرمان نسبت به محل پرداخت دیه تردید شود، می‌توان گفت با توجه به اینکه فرماندار منصوب امام دارای همه مناصب حکومتی همچون منصب اجرایی و قضایی بوده است؛ بنابراین خطای او خطای حاکم محسوب شده، با استناد به خبر اصبغ بن نباته، مسئولیت پرداخت دیه نیز بر عهده بیت المال است.

۳-۱-۲. مسئولیت امام در برابر امت:

درباره مسئولیت مدنی دولت در قبال اَعمال زیانبار مستخدمانش میتوان به حدیث نبوی مشهور استناد کرد که چنین فرمودند: «کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیته فالامام راع و هوالمسئول عن رعیته»

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

(احسایی، ۱۴۰۳ق ج۱: ۱۲۹) و در نقل دیگر آمده است:«ألا کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیته، فالأمیر الذی علی النّاس راع و هو مسئول عن رعیته»

بر این اساس، همه اشخاص نسبت به زیردستان خود مسئولیت دارند و چون امام و حاکم جامعه به منزله راعی محسوب می‌شود، مسئول اَعمال کارگزاران خود می‌باشد. یکی از فقیهان نیز در این باره می‌نویسد: «و للراعی واجبات و علیه حقوق و تبعات و لمسئولیة ثقیلة» (حکیم، ۱۴۱۷ق: ۳۶۴).

یعنی مدیر و مسئول، وظایف و الزاماتی بر عهده دارد که به تناسب آن الزامات، مسئولیت‌های سنگینی نیز بر دوش اوست.

اگرچه مطابق ظاهر روایت، دولت و بیت‌المال نسبت به همه اَعمال اشخاص زیرمجموعه خود مسئول است؛ ولی با توجه به نصوص، قواعد و عمومات متعدد، هرگاه اَعمال زیانبار ناشی از عمد یا تقصیر باشد، مسئولیت شخصی و بر عهده عامل زیانبار است؛ بنابراین قلمرو دلالت حدیث فقط نسبت به اَعمال خطایی کارگزاران قابلیت اعمال دارد (گلپایگانی، ۱۴۱۴ق: ج۲، ۴۰۳).

با وجود این، مشکل سندی در استناد به حدیث نبوی وجود دارد؛ زیرا در جوامع حدیثی شیعه فقط در عوالی اللئالی ـ آن هم به صورت مرسل ـ نقل شده است که احتمالاً مأخذ روایت از منابع اهل سنّت بوده، در آنجا نیز به صورت مرسل نقل شده است.

۲-۲. قواعد فقهی

از میان قواعد فقهی، دو قاعده را می‌توان مستند مسئولیت مدنی دولت مورد توجه قرار داد که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲-۲. قاعده احسان

بسیاری از فقیهان در موارد گوناگون بر اساس مفاد قاعده احسان، به مسئولیت دولت نسبت به تصمیمات زیانبار قضایی تصریح کرده‌اند. صاحب جواهر در این باره می‌نویسد: اگر قاضی اشتباه کند و باعث تلف شود، مثلاً اشتباهاً حکم به مالکیت فردی دهد یا حکم به قصاص کند و بعد اشتباه او معلوم شود و در اجتهادش مقصر نباشد، ضامن نیست؛ چون محسن است (نجفی، ۱۹۸۱م: ج۴۰، ۷۹).

ایشان در کتاب شهادات نیز ضمن رد ضمان قاضی، آن را منافی قاعده احسان می‌داند (نجفی، ۱۹۸۱م: ج۴۱، ۲۴۱). در کتاب أسس القضاء والشهادة، در توضیح عبارت صاحب شرایع «ولو أخطأ فأتلف لم ضمن و کان علی بیت المال» آمده است: «یستدل علیه تارة بکون القاضی محسناً و ما علی المحسنین من سبیل و انّ الضمان سبیل» (تبریزی، ۱۴۱۵ق: ۶۶).

در جای دیگر آمده است: «هرگاه قاضی عادل، بدون تقصیر مرتکب خطا گردد، مسئولیتی ندارد، بلکه مسئولیت آن بر عهده بیت المال است؛ زیرا قاضی در عملش محسن بوده، در مقام اصلاح امور و حفظ

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

نظام و خدمت دین و اقامه شعائر و اجرای احکام الهی برآمـده اسـت» (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹ق: ج۴۸، ۱۱۵).

ممکن است در عدم کفایت قاعده احسان بر مسئولیت دولت نسبت به اَعمال زیانبار کارگزارانش گفته شود: به نظر عرف، هم قصد احسان لازم است و هم در واقع باید کار سودمندی محقق گردد (محمدی، ۱۳۸۸: ۴۲) و اگر بگوییم صـرف اعتقـاد احسـان کافی است، وجدان این مطلب را تکذیب می‌کند؛ چون ما همیشـه در بـاب مفـاهیم بـر مبنای حقایق حکم می‌کنـیم و هـیچ گـاه اعتقـادات اشـخاص در حقـایق اشـیا دخالـت نمی‌کند. هر شیء تابع واقعیت خود است و مفاهیمی که در شرع وارد می‌شود، عبـارت از همان معانی‌اند که حقیقی است، مگر آنکه قرینه‌ای بر انصراف آن وجود داشته باشـد براساس نظریه مذکور، هرگاه قاضی با دارا بودن قصد احسان، در قضاوت خود دچار اشتباه شده، باعث واردآمدن ضرر شود، از مسئولیت مبرّا نمی‌گردد تا مسئولیت بر عهده بیت المال مستقر شود؛ زیرا او فقط قصد احسان داشته، در واقـع و فعـلاً بـر او محسـن صدق نمی‌کند (تبریزی، ۱۴۱۵ق: ۶۶).

اما می‌توان گفت اگر شخصی قصد احسان داشته، عمل او طبق موازین عقلـی و بنـا بر متعارف احسان محسوب شود و اقدام کننده نیـز در سـنجش و بررسـی عمـل خـود تقصیر و تسامحی نکرده باشد و بر حسب تصادف، قصد او با واقعیت منطبق نگـردد و در اثر عمل او به محسن الیه ضرری برسد، اقدام کننده ضامن نیست. بـه عبـارت دیگـر، باید عمل عادتاً احسان محسوب شود؛ ولی اگر بر خلاف عادت، باعـث تلـف و ضـرر شود؛ چون بر او «هذا محسن» صدق می‌کند، می‌توان گفت «لاسبیل علیه»؛ یعنـی بـر او ضمانی نیست؛ اگرچه فقیهان با استناد به قاعده احسان، مسئولیت دولت را نسبت به تصـمیمات قضایی پذیرفته‌اند؛ ولی در صورتی که استدلال به این قاعده تمام باشد، با توجه بـه اینکه حکم عدم مسئولیت به جهت احسان مقـرر شـده اسـت، مـی‌تـوان مسـئولیت مدنی دولت را نسبت به همه کارگزارانی پذیرفت که در عمل زیانبار آنها نیـز قصـد احسان ثابت شود.

بر این اساس، با استناد به این قاعده نمی‌توان مسئولیت دولـت را ثابـت کـرد؛ زیـرا مفاد قاعده احسان برگرفته از آیه شریفه «و ما علی المحسنین من سـبیل» فقـط دارای جنبـه سلبی است؛ یعنی در مقام جعل و انشای عدم مسئولیت، محسن بوده، در آن جنبه اثباتی وجود ندارد و مشخص نمی‌کند حال که محسن مسئول نیست، پس مسئولیت بر عهـده چه شخصی مستقر است. به عبارت دیگر، درباره مسئولیت و عـدم مسـئولیت شـخص دیگر ساکت است؛ بنابراین در این باره باید به ادله دیگر مانند اصل حرمت جان و عدم هدر بودن خون مسلمان و. . . استناد کرد.

۲-۲-۲. مسئولیت در برابر انتفاع:

از جمله ادله‌ای که ممکن است بر مسئولیت مدنی دولت در برابر زیان‌های حاصله از اَعمال کارگزارانش بدان استناد کرد، قاعده معروف «الخراج بالضمان» است که مستند آن در کتب روایی معروف اهل سنّت به

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

صورت روایت نبوی به صورت‌های گوناگون از عایشه نقل شده، در کتب فقهی به صورت‌های گوناگونی تعبیر شده است؛ مانند: «قاعدهٔ التلازم بین النماء والدرک»، «من له الغنم فعلیه الغرم. . . النقمهٔ بقدرالنعمهٔ» و «الغرم بالغنم». هرچند تعابیر گوناگون است، ولی معنا واحد است؛ یعنی «التلازم بین الغرامهٔ والفائدهٔ»

در کیفیت استدلال به این قاعده می‌توان گفت: از آنجا که کارگزاران ـ خصوصاً قاضی ـ به مصلحت جامعه مسلمانان عمل می‌کنند و آثار تصمیمات آنها خواه در بخش حق الله و یا حق الناس در تنظیم روابط اجتماعی ظاهر می‌گردد و در آن هیچ گونه نفع شخصی ملحوظ نیست؛ بنابراین در مقابل و به حکم قاعده تلازم، جامعه مسلمانان نیز باید بخشی از ضررهای مترتب بر اَعمال کارگزاران را تحمل کند.

برخی از فقیهان نسبت به عمل یک صنف از کارگزاران یعنی قاضی، می‌نویسند: قاضی در عملش محسن بوده و در مقام اصلاح امور و حفظ نظام و خدمت دین و اقامه شعائر و اجرای احکام الهی برآمده است و منفعت عمل او یعنی «زجر و منع» به جامعه مسلمین برمی‌گردد و از طرفی بیت‌المال نیز برای پیشبرد مصالح مسلمین فراهم شده است؛ بنابراین غرامت و خسارت‌های ناشی از خطای حاکم بر عهده بیت المال است (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹ق: ۱۱۵).

امتیاز این قاعده بر قاعده احسان آن است که قاعده «الخراج بالضمان» متضمن هر دو جنبه سلبی و اثباتی است؛ یعنی نه تنها کارگزار را از مسئولیت تصمیمات خطایی‌اش مبرّا می‌داند، بلکه مسئولیت را بر عهده دولت مستقر می‌سازد.

مفاد قاعده مبتنی بر نبوی مشهور مذکور در کتب روایی اهل سنّت است که در جوامع حدیثی شیعه فقط در کتاب عوالی اللئالی ابن ابی جمهور احصائی نقل شده است. در سنن ترمذی، سنن ابی داود و کتاب ابن خزیمه از حیث سند، صحیح تلقی شده و در تاج العروس آمده است: «انالترمذی و ابن حیان و الحاکم و ابن القطان و المنذری والذهبی صحوه و اتخذالائمهٔ المقلدون قاعدهٔ من قواعدالشرع بنوا علیه فروعاً واسعهٔ» (زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج۲، ۲۱۱).

ولی ابن حزم، سند آن را ضعیف دانسته، چنین می‌نویسد: «لایصح حدیث الخراج بالضمان» و در جای دیگر می‌نویسد: «و عهدنا بهم یصحون الخبرالفاسد الخراج بالضمان». (ابن حزم اندلسی، ۱۹۶۷م: ۱۳).

در فقه شیعه در چند مورد به این قاعده استناد شده است و بر این اساس، در تقریرات بیع مرحوم آیت الله میلانی آمده است: «نسلم انجباره بعملا لفقهاء القدامی» در کتاب البیع مرحوم اراکی نیز آمده است: «النبوی المرسل المتلقّی بالقبول بین الاصحاب» (اراکی، ۱۴۱۵ق: ۱۴۱).

اما مشهور فقهیان شیعه خبر را ضعیف السند و غیرقابل استناد می‌دانند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق: ۲۸)؛ در صورتی که از ضعف مدرک قاعده صرف نظر شود و آن را به نظر فقیهان قابل جبران به عمل مشهور بدانیم، مهم فهم مفاد آن از جهت دلالت است. درباره مفاد روایت، احتمالات متعددی ذکر شده است. با توجه به اینکه فقط یکی از آن احتمالات مناسب بحث است، به ذکر آن اکتفا می‌شود: احتمال

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

دارد «الف و لام» در «الخراج»، الف و لام جنس بوده است که در این صورت دلالت بر عموم دارد؛ بنابراین شامل همه موارد، اعم از مسئولیت مدنی و قراردادی است؛ چون منافع در برابر ضمان و مسئولیت قرار گرفته است و پیامبر اکرم فقط در مقام تطبیق یکی از مصادیق بر کبرای کلیه برآمده، مورد نیز مخصص نیست.

احتمال مذکور، مؤید به کلام امام خمینی در کتاب البیع درباره این روایت است که در فرازی از آن آمده است: یحتمل أن یکون المراد منالخراج، هوالخراج المضروب علی‌الاراضی والروؤس ایضاً، و منالضمان تعهدات والی‌المسلمین تدبیر امورهم و سد حاجاتهم و جمیع ما علی‌الوالی فی صلاح دولة الاسلام و حال المسلمین، فالمراد انالخراج المأخوذ من الاراضی و غیرها ما علی الوالی من التعهدات علی ادارةالامور (خمینی، ۱۴۱۰ق: ج۱، ۳۲۰).

محتمل است مراد از خراج، مالیات بر زمین و حیوانات باشد و منظور از ضمان نیز تعهدات حاکم اسلامی در پیشبرد کارهای جامعه و برآوردن نیازهای مردم و هر آن چیزی است که بر حاکم جهت تأمین منافع جامعه و مسلمین لازم است .در این مورد، یکی از نویسندگان می‌نویسد: در حدیث مورد بحث، اگر فرض کنیم اسلام حکومتی ندارد و خراجی نمی‌گیرد تا در مقابل خراج، تعهدی نسبت به ملت داشته باشد و یا اگر خراج و مالیات می‌گیرد نیز تعهدی نسبت به اداره شئون مملکت ندارد، هیچ گاه احتمالاتی جز آنچه در کتاب‌ها آمده است، در ذهن فقیه نمی‌آید؛ ولی اگر فرض شد در چهارچوب حکومت، مسائل فقهی را بیان می‌کند، همان گونه که امام توجه داشته است، این احتمال مطرح می‌شود که ظاهراً در کلام غیرایشان موجود نیست (ستادی، ۱۳۸۲: ۱۶).

آنچه از کلمات فقهای عامه استنباط می‌شود، این روایت مختص باب بیع نیست، بلکه براساس مفاد آن در سایر ابواب نیز حکم شده است. ابوحنیفه در قضیه مربوط به تخطی مستأجر از شرط اجاره حیوان گفته است: «لایری علیه شیئاً لان ضمانهٔ فی هذا المدهٔ کان علی المستأجر فخراجه و منافعه له»(حرّ عاملی، ۱۴۱۷ق: ج۱۳، ۲۵۵).

بر این اساس، از آنجا که منافع عمل کارگزاران به نفع جامعه بوده است، عمل آن‌ها در جهت مصالح عمومی است؛ بنابراین هرگاه از ناحیه عمل آن‌ها ضرری حاصل آید، جامعه باید ضرر را نیز تحمل کند و تحمل جامعه نیز گاهی در چهره پرداخت غرامت ظاهر می‌شود که مجری آن دولت است. با این حال، چون حدیث «الخراج بالضمان» از حیث سند ضعیف است و عمل فقهای امامیه نیز به مضمون آن حدی نیست که باعث جبران ضعف سندش شود، بلکه بنا به نقل برخی فقیهان، در جوامع حدیثی شیعه روایاتی مثل صحیحه أبی‌ولاد، مفاد آن را تکذیب می‌کند (اراکی، ۱۴۱۵ق: ج۱، ۱۹۲).

همچنین، از نظر مفاد نیز مجمل بوده، مورد خدشه‌های جدی قرار گرفته است؛ بنابراین این روایت و قاعده مستنبط از آن، صلاحیت اثبات مسئولیت مدنی دولت در برابر اَعمال زیانبار کارگزارانش را ندارد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

۳-۲. اطلاق و عموم ادله ضمان

ادله ضمان و نیز دلایلی که بر حرمت و احترام عمل، مال و جسم مسلمان دلالت می‌کند، اقتضای ضمان خسارت و ضرری را دارد که عدواناً و یا خطاء بر او واقع می‌گردد (شمس الدین، ۱۹۹۰: ۴۵۹).

۱-۳-۲. قاعده اتلاف

اولین قاعده ای که از مدارک و مبانی اصلی ضمان به شمار می رود عبارت است از قاعده اتلاف که عبارت «من اتلف مال الغیر فهو له ضامن» بیانگر آن است؛ یعنی «هرکس مال دیگری را تلف کند، مسؤول جبران آن است».

در فقه اسلامی اتلاف به، اتلاف به مباشرت و اتلاف به تسبیب تقسیم شده است. در اتلاف، شخص مباشر تلف است نه مسبب آن، و در تمییز مباشر از زمینه سازان تلف، بهترین معیار عرف است که قضاوت می‌کند که آیا رابطه کار زیانبار و تلف مال رابطه‌ای مستقیم و بی‌واسطه است یا نه؟ مسلم این است که در تحقق اتلاف، کافی است که رابطه علیت بین فعل شخص و تلف مال موجود باشد. غیر عمدی بودن اتلاف مانع ایجاد مسؤلیت نیست و تقصیر تلف کننده از عناصر آن به شمار نمی‌رود پس اگر کسی تیری رها کند و بدون قصد و تقصیر حیوانی را بکشد ضامن است.

حال اگر مأموری از مأموران دولت مرتکب فعلی گردد که موجب تلف جسم یا مال شخصی شود رابطه علیت بین فعل او و تلف وجود خواهد داشت، بنابراین ضامن تلف آن خواهد بود.

یکی از مواردی که رابطه علیت بین کار مسبب و ورود زیان در آن به دلیل مباشرت مقامات عمومی مورد تردید واقع می‌شود جایی است که در اثر اعلام جرم یا شکایت کسی به دادسرا دیگری به زندان می‌افتد یا اموال وی توقیف می‌شود ولی سرانجام دادگاه او را بی‌گناه می‌شناسد. در زیانی که به متهم وارد شده دو عامل دخالت داشته است:

الف) شکایت یا اعلام جرم کسی که دادسرا را از وقوع جرم مورد ادعا آگاه کرده و گاه نیز دلائلی در اختیار مقام های عمومی گذارده است.

ب)اقدام دادرسانی که دستور توقیف نابجای متهم یا اموال او را داده‌اند.

پرسش اساسی این است که آیا دخالت دادسرا و مباشرت مقامات عمومی رابطه علیت بین اقدام شاکی و ورود زیان را از بین نمی‌برد؟ به بیان دیگر در چنین مواردی آیا می‌توان ادعا نمود که کار شاکی یا اعلام کننده در ایجاد ضرر برای متهم مؤثرتر از اقدام دادگاه با دادسرا است و در نظر عرف سببی قوی تر به شمار می‌آید؟

پاسخ این پرسش را نمی‌توان به طور کلی داد. دادگاه باید به همه عواملی که منجر به ورود زیان ناروا شده است توجه کند و با توجه به تمام قرائن تشخیص دهد که کار مسبب قوی تر بوده است یا مباشر؟

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

۲-۳-۲. قاعده تسبیب

هرگاه شخصی جسم یا مالی را به طور مستقیم تلف نکند، ولی سبب تلف آن گردد، کار او را اتلاف به تسبیب گویند و ضامن خسارتی خواهد بود که از این راه به بار می‌آید.

در تسبیب به خلاف اتلاف، تقصیر رکن وجود ضمان است و بدون تقصیر ضمانی وجود نخواهد داشت، بلکه تسبیب در صورتی ضمان آور است که در نظر عرف تجاوز و عدوان باشد، هر چند که در شروع در زمره اعمال حرام به حساب نیاید. پس کاری که بر خلاف قانون است یا در نظر خردمندان بیهوده و عبث می‌آید یا به سبب بر انگیختن انزجار و تنفر دردید عرف، خلاف مروت و نوعی ظلم تلقی می شود، ضمان آور است.

ولی اگر کاری که سبب تلف مال دیگری شده است در عرف پسندیده و به نفع عموم باشد مسؤلیت آور نیست، چون در واقع احسان نموده است، و از آنجائی که ملاک در صدق احسان، احسان عرفی است، در موردی که عرف کاری را احسان تشخیص دهد، هر چند زیانی هم به بار آورد ضمانی نخواهد داشت؛ چه آنکه مورد تطبیق «ماعلی المحسنین من سبیل» است که بر دیگر ادله حکومت دارد.

۳-۳-۲. قاعده لاضرر

هر چند قاعده «لاضرر» به عنوان مدرک اصلی ضمان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، ولی بنابر برداشت بعضی از فقیهان از این قاعده، می‌توان آن را پایه و اساس ضمان دانست و بدون تردید در مسؤولیت مدنی دولت نیز از آن استفاده نمود.

محقق توانا، مرحوم شیخ انصاری در رساله ارزشمند «قاعده نفی ضرر» بعد از ذکر این نکته که مقصود از عبارت «لا ضرر» معنای حقیقی آن بدین معنا که هیچ ضرری در اسلام وجود ندارد نیست، چرا که بالوجدان ضرر در خارج وجود دارد، سه قول را در تبیین قاعده نقل می‌کند:

الف) مقصود، نهی از ضرر زدن به دیگران است، بنابراین معنای آن تحریم فعل زیانبار است.

ب)مراد نفی وجود ضرر جبران نشده است، بنابراین اتلاف مال دیگران، بدون جبران خسارت آن ضرری است بر صاحب آن که باید جبران شود.

پ) مقصود نفی حکم ضرری است، بدین معنا که هیچ حکمی در اسلام وضع نشده است که موجب زیان بندگان خدا گردد (الانصاری، ۱۴۱۵: ۳۷۲).

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

نتیجه‌گیری

جبران خسارت در حقوق عمومی نیز ساری و جاری است و اصل حاکمیت مطلق دولت‌ها با اصل پذیرش خسارت از سوی آن‌ها منافات ندارد. پذیرش مسئولیت مدنی برای حکومت و دولت در ایران پس از انقلاب مشروطه و وضع قانون اساسی و سپس در سال ۱۳۳۹ شمسی با تصویب قانون مسئولیت مدنی مورد تقنین قرار گرفت، متعاقباً پس از انقلاب اسلامی در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مورد تایید و تدوین واقع شد همچنین مسئولیت مدنی دولت در فقه امامیه نیز، پذیرفته شده است.

محل اختلاف فقط درمسئولیت مدنی دولت نسبت به اَعمال زیانبار خطایی سایرکارگزاران دولتی است که هنگام انجام خدمت، باعث واردآمدن خسارت می‌گردند. در این باره نگارنده حاضر پیشنهاد می‌کند با توجه به مفاد برخی روایات و قواعد فقهی و همچنین، انظار فقیهان و به کمک الغای خصوصیت روایات ناظر به عدم مسئولیت قضات، می‌توان به عدم مسئولیت شخصی کارگزاران و مسئولیت دولت حکم کرد؛ زیرا اَعمال کارگزاران غالباً در جهت مصالح جامعه بوده، نفع آن نیز به جامعه منتهی می‌گردد؛ بنابراین براساس قاعده «التلازم بین النماء والدرک»، شبهه ای در مسئولیت دولت به نمایندگی از جامعه باقی نمی‌ماند و در غیر این صورت، اگر بخواهیم براساس قواعد عام مسئولیت مدنی نتایج اعمال کارگزاران را در همه حالت‌ها بر عهده شخصی آنها گذاریم، چه بسا کسی حاضر به پذیرش مناصب دولتی نشود؛ به خصوص مناصبی که درجه ریسک پذیری بالایی داشته باشند و این مسأله نیز باعث اختلال نظام می‌گردد که ضرر آن به مراتب بالاتر از تحمل خسارتی است که دولت بخواهد در مقام جبران آن برآید و در تعارض دو قاعده لاضرر، به طور مسلم ترجیح با ضرری است که در مرتبه نازل‌تری قرار دارد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

فهرست منابع و مآخذ

ـ قرآن کریم

ـ ابن اثیر، نهایهٔ فی غریب الحدیث؛ ج۲، بیروت: دار احیاءالتراث العربی، ۱۴۱۷ق.

ـ ابن بابویه، محمدبن علی (شیخ صدوق)؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.

ـ ابن حزم اندلسی، علی بن احمد؛ المحلی بالآثار؛ ج۸، مصر: مکتبهٔ الجمهوریهٔ العربیهٔ المصر، ۱۹۶۷م.

ـ احسایی، محمد بن علی بن ابراهیم؛ عوالی اللئالی؛ ج۱، چ۱، قم: مطبعهٔ سیدالشهداء، ۱۴۰۳ق.

اراکی، محمدعلی؛ البیع؛ چ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

ـ تبریزی، میرزاجواد؛ اساس القضاء والشهادهٔ؛ چ۱، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۱۵ق.

ـ حسینی شیرازی، سیدمحمد؛ الفقه (کتاب القضاء)؛ ج۸۴، چ۲، بیروت: دارالعلوم، ۱۴۰۹ق.

ـ حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعهٔ؛ ج۱۳، بیروت: دار التراثالعربی، ۱۴۱۷ق.

ـ خمینی، سیدروح الله؛ کتاب البیع؛ ج۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.

ـ ستادی، رضا؛ «الخراج بالضمان»؛ فصلنامه پژوهشهای فقه و مبانی حقوق اسلامی؛ قم: دانشگاه قم، شماره یک، ۱۳۸۲.

ـ شمس الدین، محمد مهدی: نظام الحکم و الارادهٔ فی الاسلام، بیروت، دارالثقافه، چاپ دوم، ۱۹۹.

ـ زبیدی، محمدمرتضی؛ تاج العروس من جواهرالقاموس؛ ج۲، بیروت: دارالکتب الحیاهٔ، ۱۴۱۴ق ..

ـ کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج۷، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.

ـ الموسوی الاردبیلی، آیت اله السید عبدالکریم: فقه القضاء، دانشگاه مفید، ۱۳۸۱.

ـ محمدی، ابوالحسن؛ اصول فقه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپد سی و دوم، ۱۳۸۸.

ـ موسوی بجنوردی، سیدمحمد؛ قواعد فقه؛ چ۲، تهران: نشر میعاد، بی‌تا.

ـ نجفی، محمدحسن؛ جواهرالکلام؛ ج۴۰ و ۴۱، بیروت: دار احیاءالتراث العربی، ۱۹۸۱م.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-17]